

## بازخوانی پرونده‌ی مرگ یک کودک شیرازی در شش صد سال پیش

دکتر احمد مدنی  
فوق تخصص نوزادان  
حافظ پژوه



در این نوشته، سخن از کودکی به میان می‌آوریم که نامش نیز دانسته نیست. اما بی‌شبهه می‌دانیم که شش صد سال پیش از این، در قرن هشتم هجری قمری و در شیراز، به مرگی نابه‌نگام از دست رفته است. درباره‌ی نوع بیماری و شرایطی که منجر به مرگ این کودک شده، اطلاعات اندکی در دست داریم که از حد اشاره تجاوز نمی‌کند و مستند به نوشته‌های پدر اوست. اما به هر تقدیر، همان اشارات کوتاه را خواهیم کاوید تا شاید در بازخوانی و بازنگری این پرونده‌ی منحصر به فرد منظوم، برخی از نکات تاریک را در شرایط پیرامونی منجر به مرگ او روشن کرده باشیم.

در این پرونده، سخن از خواجه محمد شمس‌الدین حافظ شیرازی است و مرگ

نابه‌هنگام و زودرس یکی از عزیزان او، که در زمان حیات خواجه، و احتمالاً به دنبال یک بیماری ناشناخته‌ی صعب و لاعلاج، در گذشته است. مدرک مستند ما در دیوان لسان‌الغیب، غزلی است که حافظ آن را در رثای عزیز خود سروده و چند بیتی از آن چنین است<sup>۱</sup>:

بلبلی خون جگر خورد و گلی حاصل کرد باد غیرت به صدش خار، پریشان‌دل کرد  
 قره‌العین من آن میوه‌ی دل یادش باد که خود آسان بشد و کار مرا مشکل کرد  
 آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ در لحد، ماه کمان‌ابروی من منزل کرد  
 نزدی شاه‌رخ و فوت شد امکان حافظ چه کنم، بازی ایام مرا غافل کرد  
 حافظ در این غزل، حالت خود را به بلبلی شیدا و سرخورده تشبیه کرده است و هم‌چنان که بلبل پس از تحمل سرما و مشقات زمستان، عاقبت در بهار، چشمش به جمال گل روشن می‌شود، وی نیز با تحمل رنج بسیار، عزیز هم‌چون گل خود را در پیش چشم داشته و به وجود او دل‌گرم و دل‌خوش بوده است. اما افسوس که همان‌گونه که باد، گلبرگ‌های گل را پریشان می‌کند، دست اجل، گل‌برگ‌های لطیف وجود نازنین بیمار عزیز او را از هم پاشیده، و او را در دیار عدم و در سنگ لحد، منزل داده است.

حافظ در این غزل از عزیز از دست رفته‌ی خود با عناوین «قره‌العین» و «میوه‌ی دل» نام می‌برد و با توجه به این واقعیت که پیشینیان ما در گذشته، از اصطلاحات «میوه‌ی دل»، «قره‌العین» و یا «نور چشم»، مجازاً فقط برای اشاره به فرزندان خویش استفاده می‌کرده‌اند<sup>۲</sup>، به طور قطع و یقین، این عزیز از دست رفته، فرزند خود حافظ بوده است.

۱. دیوان حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد، به تصحیح و توضیح پرویز نائل خانلری، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ دوم با تجدیدنظر ۱۳۶۲، ج ۱. غزلیات، ص ۱۳۰.  
 ۲. لغت‌نامه‌ی دهخدا، لوح فشرده، روایت دوم، انتشارات دانشگاه تهران، تحت نظارت مؤسسه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل مدخل قره‌العین.

در مورد سال‌های عمر این فرزند و این‌که در چه سنی دار فانی را وداع گفته است، حافظ خود در قطعه‌ای چنین گفته است<sup>۱</sup>:

دلا دیدی که آن فرزانه فرزند      چه دید اندر خم این طاق رنگین  
به جای لوح سیمین در کنارش      فلک بر سر نهادش لوح سنگین

بر مبنای آن‌چه که از مفهوم بیت دوم این قطعه استنباط می‌شود، بدیهی است که این فرزند به هنگام مرگ، قطعاً در سنین نوزادی یا جوانی نبوده و دوران کودکی خویش را می‌گذرانده و احتمالاً به مکتب نیز می‌رفته است، زیرا در این قطعه به الواحی که در مکتب‌خانه‌ها در اختیار کودکان و شاگردان بوده اشاره شده است. شاهدی دیگر بر نواحی و نوباوه بودن این کودک از دست رفته، اشاره‌ی ظریفی است که حافظ در بیتی دیگر از همان غزل دارد:

آه و فریاد که از چشم حسود مه چرخ      در لحد ماه کمان ابروی من منزل کرد  
در این بیت، حافظ با مطرح کردن اصطلاحات نجومی درباره‌ی ماه و منازل آن و آوردن مثال ماه کمان ابرو، فرزند خود را به ماه نو تشبیه کرده که هنوز سنی از او نگذشته و هم‌چون ماه که در ابتدای ظهور، کمانی و نازک است، او نیز در عتقوان کودکی به سر می‌برده است.

اما در مورد جنسیت این کودک، به غزل دیگری از حافظ می‌توان استناد جست که خواجه، بار دیگر به این واقعه‌ی دل‌خراش اشاره کرده و چنین سروده است<sup>۲</sup>:

ز گریه مردم چشم نشسته در خون است      بین که در طلبت حال مردمان چون است  
از آن زمان که ز چنگم برفت رود عزیز      کنار دامن من همچو رود جیحون است

۱ دیوان حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد، با تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ دوم، با تجدید نظر ۱۳۶۲، ج ۲، قطعات، ص ۱۰۸۷، مطابق با نسخ ک، ل و ط.  
۲ دیوان حافظ، همان، ج ۱، غزلیات، ص ۵۵.

چگونه شاد شود اندرون غمگینم به اختیار، که از اختیار بیرون است  
 تمامی این غزل نیز در حقیقت، سوگ‌نامه‌ای است که حافظ برای کودک خود سروده،  
 اما بیتی از این غزل که مورد نظر ماست، توجه بیش‌تری را می‌طلبد:

از آن زمان که ز چنگم برفت رود عزیز کنار دامن من همچو رود جیحون است  
 حافظ دل سوخته، در این بیت، در مورد از چنگ رفتن «رود» عزیز خویش سخن گفته  
 است. «رود» معانی چندی دارد که حافظ در همین بیت به دو معنی از آن، یکی به  
 صراحت و دیگری به ظرافت اشاره کرده است. در مصراع دوم از «رود» معنای رودخانه  
 را مراد کرده و از رود جیحون نام برده است. اما در مصراع اول به جای آن‌که مثلاً بگوید:  
 «ز دستم برفت»، می‌گوید: «ز چنگم برفت» تا نام ساز زهی «چنگ» را نیز مطرح کرده و  
 آن را در کنار «رود» قرار دهد و از این رهگذر اشاره‌ی استادانه‌ای نیز به معنای دیگر  
 «رود» داشته باشد که در آن دوران، نام سازی زهی بوده است.<sup>۱</sup>

اما «رود» علاوه بر آن، معنای دیگری مترادف با عریان و لخت نیز داشته و حتی در  
 گویش مردم اصفهان، مفهوم گریه و ناله کردن را افاده می‌کرده است.<sup>۲</sup> اما مقصود اصلی  
 حافظ در این بیت، هیچ‌یک از معانی ذکر شده نیست. به نوشته‌ی فرهنگ جهانگیری و  
 برهان قاطع، عنوان «رود» به طور مطلق به فرزند و مطابق فرهنگ آندراج به «فرزند پسر»  
 اطلاق می‌شده است.<sup>۳</sup> حافظ خود در غزلی دیگر به این معنی اخیر «رود» اشاره کرده و  
 می‌گوید:<sup>۴</sup>

الف) لغت‌نامه‌ی دهخدا، لوح فشرده، روایت دوم، انتشارات دانشگاه تهران، تحت نظارت مؤسسه‌ی لغت‌نامه‌ی  
 دهخدا، ذیل مدخل رود.

۲ همان.

۳ همان.

۴ دیوان حافظ، خواجه شمس‌الدین محمد، به تصحیح و توضیح پرویز ناتل خانلری، شرکت سهامی انتشارات  
 خوارزمی، تهران: چاپ دوم با تجدید نظر، ۱۳۶۲، ج ۱، غزلیات، ص ۳۹۶.

دل بدان رود گرامی چه کنم گر ندهم مادر دهر ندارد پسری بهتر از این  
 بنابراین جای تردیدی باقی نمی‌ماند که این کودک از دست رفته، فرزند ذکور و پسر  
 خواجه‌ی گران‌قدر شیراز بوده است.

از علت مرگ این کودک آگاه نیستیم و بدیهی است که غزل‌های حکیمانه و عارفانه‌ی  
 حافظ، جای مناسبی برای بیان طبی نام و نشانه‌های بیماری و یا طرح تشخیص‌های  
 افتراقی آن نیست. بنابراین اگرچه به درستی معلوممان نیست که کدامین عارضه یا کدام  
 سانحه باعث این فاجعه شده، اما آخرین بیت غزلی که در ابتدای سخن آوردیم، حاوی و  
 بیان‌گر نکات روشن‌کننده‌ای در این ماجراست:

نزدی شاه‌رخ و فوت شد امکان حافظ چه کنم، بازی ایام مرا غافل کرد  
 در این بیت نکات فراوانی است که یکایک آن‌ها را چنان‌که خواهد آمد، کاوشگرانه  
 و ارسی خواهیم کرد، اما در مورد افتراق مابین سانحه، یا بیماری به عنوان علت مرگ،  
 عجالتاً باید گفت که مضمون این بیت بیانگر دو واقعیت است. نخست آن‌که مرگ کودک  
 در اثر سانحه نبوده و قطعاً وی به دنبال ابتلای به یک بیماری در گذشته است و دیگر  
 آن‌که بیماری او به زمان گراییده و کودک بیمار پیش از مرگ، شاید دوره‌ای نسبتاً طولانی  
 را گذرانده است. به نظر می‌رسد که توضیحات زیر به نحو قانع‌کننده‌ای روشن‌کننده‌ی  
 مدعای فوق باشد.

از مفاد مصراع اول این بیت چنین به نظر می‌رسد که حافظ به راستی درباره‌ی  
 شرایطی که منجر به درگذشت نابه‌هنگام پسرش شده خود را مقصر می‌دانسته و در این  
 مورد خویشتن را سرزنش کرده است چراکه به قول خود او «شاه‌رخ» زده و در این میان،  
 امکان بالقوه‌ای که برای درمان پسرش وجود داشته، فوت شده و از دست رفته است.  
 «شاه‌رخ زدن» از اصطلاحات شطرنج و شطرنج‌بازان است و مجازاً معنی استفاده‌ی

مناسب و به موقع از موقعیتی مطلوب می‌دهد. به بیان شطرنج‌بازان، هنگامی که یکی از بازی‌کنان با اسب خود به شاه حریف، کیش می‌دهد و در عین حال رخ حریف را نیز در معرض نابودی و خطر قرار می‌دهد، برای حریف، راه و چاره‌ای دیگر به جز حرکت دادن شاه خویش نمی‌ماند و در این زمان مطلوب و مناسب است که بازی‌کن، رخ حریف را می‌زند و از میدان بیرون می‌گذارد<sup>۱</sup>. به این حرکت که متضمن استفاده‌ی به‌جا و درست از موقعیتی مطلوب است «شاه‌رخ زدن» می‌گویند و حافظ اذعان می‌کند که از موقعیت مناسب و دل‌خواهی که برای درمان بیماری پسرش پیش آمده بوده، استفاده‌ی مناسب نکرده، شاه‌رخ نزده و امکان مطلوبی را برای معالجه‌ی فرزند از دست داده است. دکتر قاسم غنی درباره‌ی این بیت نوشته است<sup>۲</sup>:

این شعر اشاره به این است که حافظ غفلتی در معالجه‌ی پسر کرده، مثلاً امکانی فوت شده، مراجعه به طبیب نکرده و امثال آن.

در این مورد و با توجه به نوشته‌ی دکتر غنی، اگر بپذیریم که حافظ برای معالجه‌ی فرزند خود به طبیب مراجعه نکرده است، موقعیتی دور از ذهن را به تصور آورده‌ایم. زیرا در تمام دورانی که حافظ محمود و محبوب شاهان، و یا حتی محسود و مغضوب آنان بوده است، دلیلی تاریخی وجود ندارد که رابطه‌ی او با طبیبان برجسته‌ی شیرازی قطع شده باشد.

در روزگار حافظ و حتی تا گذشته‌ای نه چندان دور از ما که به زحمت به یک‌صد سال پیش می‌رسد، توده‌ی مردم عادی برای مداوای خود و کسانشان به عطاران و یا

۱- حافظ‌نامه، شرح الفاظ، اعلام کلیدی و ابیات دشوار حافظ، بهاء‌الدین خرمشاهی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی و انتشارات سروش، تهران: چاپ اول، ۱۳۶۶، بخش اول، ص ۵۵۴.  
 ۲- یادداشت‌های دکتر قاسم غنی در حواشی دیوان حافظ، به کوشش اسمعیل صارمی، ناشر: اسمعیل صارمی، تهران: چاپ اول، اردی‌بهشت ۱۳۶۶، ص ۸۵ (۱۳۴-۷۷).

دارو‌فروشان دوره‌گرد، و یا به حکیم سرگذر مراجعه می‌کردند. اما دعوت از حکیمی نام‌دار و حاذق برای عیادت بیمار در منزل، احتمالاً فقط در قوه‌ی محتشمین و بزرگان بوده است. در آن روزگاران شاید صرف‌نظر از موارد بیماری‌های جزئی و عوارض زودگذر که به مدد لطف الهی و طی شدن دوره‌ای کوتاه، بیمار سلامت خود را باز می‌یافت، اگر کسی دچار بیماری دیرپا و لاعلاجی می‌شد، حسابش فقط با کرام‌الکاتبین بود. در این وضعیت خطیر بود که دخالت طبیبی دانا و عیسی دم در جریان معالجه‌ی وی، دخالتی نهایی و تعیین‌کننده به حساب می‌آمد و در همین وضعیت بحرانی بوده است که شاید بعضی از طبیبان عالی‌مقام درباری از دیدن بیماران تهی دست و معالجه‌ی بیماران با درجه‌ی نازل در سلسله مراتب اجتماعی، اکراه داشته و به اصطلاح، ناز طبیبانه می‌کرده‌اند.

اما فراموش نکنیم که از یک سو از حافظ همیشه با عنوان «خواجه» به مفهوم دولت‌مند و بزرگ و محتشم یاد شده است<sup>۱</sup>. و از سوی دیگر به طور مثال، با در نظر گرفتن مناسبات بسیار دوستانه‌ی شاه‌شجاع با حافظ، می‌دانیم که علی بن حسین انصاری شیرازی که از او به عنوان بزرگ‌ترین داروشناس عهد مغول نام برده می‌شود، مدت شانزده سال طبیب مخصوص شاه‌شجاع بوده و احتمالاً از دوستان و نزدیکان حافظ نیز به شمار می‌رفته است. بنابراین باید پذیرفت که فوت شدن امکانی که حافظ به آن اشاره کرده، به معنای نداشتن امکان مالی، یا خودداری از دعوت پزشک بر بالین فرزند نمی‌تواند باشد.

در مصراع دوم بیت یاد شده، چه کنم، بازی ایام مرا غافل کرد، به واقعیت دیگری نیز

الفت‌نامه‌ی دهخدا، لوح فشرده، روایت دوم، انتشارات دانشگاه تهران تحت نظارت مؤسسه‌ی لغت‌نامه‌ی دهخدا، ذیل مدخل خواجه.

باید توجه کرد. نکته‌ی باریکی که در مضمون این مصراع وجود دارد این است که حافظ، ضمن توجیهی که از عملکرد خویش در طی روزهای بحرانی بیماری فرزندش می‌کند، اظهار می‌دارد که این «بازی ایام» بوده است که او را از درک شرایط واقعی و وخیم بیماری فرزندش غافل کرده بوده و احتمالاً این غفلت، منجر به مرگ میوه‌ی دلش شده است.

بدیهی است که پس از شش‌صد سال، با در نظر داشتن محدودهی دانش طب، و با در نظر گرفتن شرایط اجتماعی و بهداشتی در آن روزگار، قصد ملامت یا محاکمه‌ی حافظ در میان نیست. بلکه مقصود آن است که با یک بررسی طبییانه بدانیم که منظور حافظ از «بازی ایام» چه بوده، چه نقشی در جریان یک بیماری طولانی و مزمن داشته، و چرا سرگرم شدن به «بازی ایام» حافظ را تا بدان درجه دچار غفلت از واقعیت بیماری فرزند خویش کرده، که شاه‌رخ زده و از موقعیت مطلوب و مناسب دیگری که وجود داشته، سود نچسته است.

صرف نظر از معنای روشن و ظاهری «بازی ایام»، که مفاهیمی نظیر دست تقدیر، گردش روزگار، بازی چرخ، قضای چرخ گردون و امثالهم را به ذهن متبادر می‌کند، احتمال قوی می‌رود که حافظ با آوردن این اصطلاح، و در عین منظور کردن معانی گفته شده، به آوردن ایهامی نیز نظر داشته و مراد او از بازی ایام، هم‌چنین تغییراتی بوده باشد که به عقیده‌ی طبییان آن روزگار در هر بیماری سخت و صعب‌العلاجی در طی روزهای بخصوصی از ماه روی می‌داده است.

واقعیت این است که در کتب طبّی قدیم از تغییراتی که در حال بیمار، و در جریان یک بیماری سخت و به درازا کشیده روی می‌داده است، با نام بحران، روزهای بحرانی و



تغییرات بحرانی نام برده شده است. ابوعلی سینا در تعریف بحران بیماری می‌نویسد<sup>۱</sup>: بحران حالتی در اثنای بیماری است که سرنوشت بیمار را تعیین می‌کند. حالت بحرانی، ترازو ماندنی است که یا به سوی بهبودی میل می‌کند یا به سوی بدحالی، هر حالت بحرانی نشانه‌هایی با خود دارد که طیب از روی آن‌ها می‌تواند حالت آینده‌ی بیمار را پیش‌بینی کند.

سیداسمعیل جرجانی نیز در کتاب خفی علایی در این باره چنین نوشته است<sup>۲</sup>: بحران، تغییر حال بیماری است از حالی به حال بهتر یا بدتر، در روزگار بیماری، روزهای بحران باشد که آن را «ایام‌الباحوریه» گویند و بعضی روزها خبر دهنده باشند که «ایام‌الانذار» گویند و بعضی روزها را «ایام‌الواقعه».

این «ایام‌الباحوریه» یا روزهای بحرانی که جرجانی از آن نام می‌برد، ارتباطی قطعی با ماه و ماهتاب داشته است. ابوریحان بیرونی، «باحور» و «بحران» را هر دو مشتق از ریشه‌ی «بحر» به معنای دریا، و ناشی از اثرات ماهتاب می‌داند و در آثارالباقیه می‌نویسد<sup>۳</sup>:

باحور برای سال، مانند ایام بحران است در امراض حاده. بحران مریض به هیچانی که در دریا یافت می‌شود مانند است، چه علت و سبب در هر دو، حرکات قمر و ادوار و تشکلاتی است که ماه پیدا می‌کند.

روشن است که بیرونی و طبیبان آن روزگار به اثرات ماهتاب در جذر و مد دریا نظر

۱قانون در طب، شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، ترجمه‌ی عبدالرحمن شرف‌کندی (هه ژار)، انتشارات سروش، تهران: چاپ دوم، ۱۳۷۰، کتاب چهارم، ص ۲۳۳.

۲خفی علایی، سیداسمعیل جرجانی، به کوشش دکتر علی‌اکبر ولایتی و دکتر محمود نجم‌آبادی، انتشارات اطلاعات، تهران: چاپ اول، ۱۳۶۹، صص ۹۸-۱۰۰.

۳آثارالباقیه، ابوریحان بیرونی، ترجمه‌ی اکبر داناسرشت، مؤسسه‌ی انتشارات امیرکبیر، تهران: ۱۳۶۳، ص

داشته و این بحران‌های دریایی را که مطابق با حرکات و منازل ماه بوده است، با وضعیت بحرانی بیمار تطبیق می‌داده‌اند. این روزهای بحرانی، یا روزهایی از ماه که در طی آن می‌بایست نشانه‌های بشارت‌دهنده یا هشداردهنده در بیمار ظاهر شود، شامل دسته‌بندی ایام ماه قمری بر حسب مفاهیم نجومی بسیار پیچیده‌ای بوده که می‌توان جدول‌بندی‌های مفصل و مبسوط آن را در بسیاری از منابع و مراجع طبیبی آن روزگار مشاهده کرد. این حساب‌سازی با روزها در ارتباط با بحران بیماری، که در تاریخ طب باستان سابقه‌ای طولانی و ریشه‌ای مستحکم در عقاید حکما و اطبای قدیم دارد، در واقع عبارت از یک نوع بازی با ایام ماه، از روز اول تا سی و یکم در طی یک ماه قمری بوده است. پانزده قرن پیش از ابوعلی سینا، بقراط می‌نویسد<sup>۱</sup>:

روزهای بحرانی زوج و فرد دارند و در اکثر حالات بیماری‌ها، بحران در روزهای فرد، قوی‌تر و سرنوشت‌سازتر است.

ابوعلی سینا در قانون خود با تأکید بر ارتباط روزهای ماه با بحران بیماری، به حساب‌سازی‌ها و بازی‌هایی که توسط اطبا می‌شود، اشاره‌ی طنزآمیزی دارد و تلویحاً چنین می‌گوید که اطبا محاسبات خود را به هر ترتیبی که ممکن بوده، با وضعیت بحرانی بیمار تطبیق می‌داده‌اند<sup>۲</sup>:

این را نیز بدان! که بسیاری از این حسابگران ماه و خورشیدی همیشه چیزی را با حساب‌های خود وفق می‌دهند... اگر کوتاه آمد، کشتش می‌دهند و اگر بلند از آب در آمد، طوری سر و ته آن را به هم می‌آورند.

۱. قانون در طب. شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا، ترجمه‌ی عبدالرحمن شرف‌کنندی (هه ژار)، انتشارات سروش.

تهران: چاپ دوم، ۱۳۷۰، کتاب چهارم،

صص ۳۱۱-۳۱۲.

۲. همان، ص ۳۰۷.

و سرانجام، شیخ‌الرئیس در انتهای شرح مبسوطی که در هشتاد و چند صفحه‌ی تمام از محاسبات ایام بحران در کتاب قانون خود کرده است، آن را صراحتاً حسابگری، یا بازی با ایام نامیده و اظهار داشته است که این حساب‌سازی‌ها و بازی با ایام، فقط مخصوص اطبا نبوده و این باور همگانی را، اعتقادی توده‌گیر دانسته است<sup>۱</sup>:

اکثریت مردم نیز در برآورد کردن نوع و موقع وقوع بحران در بیماری‌های سخت، اعتمادشان بر ماه و ماهتاب است.

اینک برداشت روشن‌تری از مفهوم بیت حافظ داریم که به وخامت بیماری سخت و به درازا کشیده‌ی کودک خود و روزهای بحرانی بیماری او اشاره کرده است.

نزدی شاه‌رخ و فوت شد امکان حافظ چه کنم، بازی ایام مرا غافل کرد  
چنین تصور می‌رود که حافظ فرزانه، که با قوانین طب سینایی، قواعد نجومی و روزهای بحرانی و هم‌چنین با باورهای توده‌ای روزگار خویش به خوبی آشنایی داشته است، حساب روزهای بیماری و بحران‌های آن را در حال فرزند خود همراه با طیب معالج نگاه می‌داشته و به امید روزی بوده است که بحران بگذرد. اما از بخت بد با تشدید بحران بیماری، ایام‌الواقعه پیش آمده و حافظ در گیرودار بازی با ایام، امکان دیگری را برای نجات فرزند خود از دست داده است.

آخرین نکته‌ای که باید به آن اشاره کرد، امکان دیگری است که فوت شده و حافظ از آن استفاده نکرده است. بررسی طبیبانه‌ی پاره‌ای از ابیات حافظ که مضمون آن‌ها دارو و درمان است، علی‌رغم مفهوم عرفانی آن‌ها و با در نظر گرفتن این‌که به هر حال از یک واقعیت موجود در آن زمان سرچشمه می‌گرفته، به راستی متأثرکننده است. زیرا بنابراین‌آن‌چه که از ابیات متعدد حافظ در این زمینه مستفاد است، وی بارها در آرزوی

رسیدن دارو انتظار کشیده و به خود امیدواری داده است. در جایی از دردهای سخت و بی‌درمان شکوه کرده و در جای دیگر در آرزوی مرهم و دارو حسرت کشیده است. در بیتی دیگر از نرسیدن یا نداشتن دارو و یا از دست رفتن دارو شکایت کرده و سرانجام با درد خویش بدون چشم‌داشت درمان سوخته و ساخته است. به نمونه‌هایی از ابیاتی از این دست توجه کنید:

حافظ اندر درد او می‌سوز و بی‌درمان بساز

زان‌که درمانی ندارد درد بی‌آرام دوست

\*

از پای فتادیم چو آمد غم هجران در درد بماندیم چو از دست دوا رفت  
مقوله‌ی دارو و درمان نیز در آن روزگار هم چون روزگار کنونی، از دیگر موارد  
گرفتاری‌های عمده‌ی مردم بوده است. زیرا داروهای مؤثرتر و طبیعتاً گران‌بها، از  
محصولاتی کم‌یاب به دست می‌آمده و همیشه نیز در انحصار بزرگان و پادشاهان و  
حکمرانان بوده است و این قبیل اشخاص نیز گویا با سنگ‌دلی، حاضر نمی‌شده‌اند که آن  
را در اختیار هر کس بگذارند. حافظ درباره‌ی مومیایی که یکی از اقلام مهم دارویی  
زمانه‌ی او به شمار می‌رفته است، می‌گوید:

دل خسته‌ی من گرش همتی هست نخواهد ز سنگین‌دلان مومیایی

چنین به نظر می‌رسد که حافظ، در گیرودار بازی با ایام و به هنگام بحران بیماری  
فرزند، با آن مناعت طبع و علو همتی که داشته، از درخواست داروی معالج کودکش از  
فرمان‌روایی سنگ‌دل خودداری کرده و سرانجام با احساس پشیمانی، خود را سرزنش  
کرده است.